

میراث پان عربیسم

نوشته کاوه فرخ

ترجمه

منوچهر بیگدلی خمسه

اندک شمار ندایرانیان (باغربی‌هایی) که نام ناسیو نالیست‌های پان‌عربی مانند ساطع الحُصری، سامی شوکت، میشل عفلق یا خیرالله طُلفاح را شنیده‌اند. نوع ناسیو نالیسم عربی اینان به همان اندازه ضدّ عربی است که ضدّ ایرانی. فلسفه این افراد در الهام بخشیدن به نسل‌هایی از رهبران عرب، چون عبدالناصر، منادی بر حرارت تغییر نام خلیج فارس، یا صدام حسین که عرب‌گرایی خود را با سفاکی نسبت به ایرانیان (کردها، فارسها و...) اثبات می‌کرد، تأثیر فراوان داشته است.

پیش از ورود به مبحث نسبتاً مفصل پان‌عربیسم و شونیسیم عربی، اجازه دهید ما (ایرانی‌ها) به یاد آوریم که خود نیز نارسایی‌هایی داریم و بی‌عیب و نقص نیستیم. در واقع، من پیوسته نظر شماری از ایرانیان نسبت به اعراب را ناخوشایند و غیر منصفانه دیده‌ام. با این همه، نگرشها و کارهای دشمنانه ضدّ ایرانی پان‌عربیست‌ها را نیز تکان دهنده یافته‌ام (برخی از این نکات را در این مقاله خواهید خواند). لطفاً به هنگام خواندن این مقاله احساسات خود را با توجه به این نکته تعدیل کنید که برخی از ما ایرانیان هم گاه با ابراز تعابیری فرهنگی^۱ به گونه‌ای آزارنده شونیسیت هستیم. بی‌گمان همه ایرانی‌ها از هر گروه، از گذشته شدن نام مجعول بر خلیج فارس احساس و هن می‌کنند، چه رسد به تلاش پان‌عربیست‌ها برای دامن زدن به آتش نژادپرستی عربی بر ضدّ ایرانیان. باید میان کسانی که جهل و نفرت می‌پراکنند، و اعراب به‌طور عام، که به عقیده (و بر اساس تجربه شخصی) من، مهربان، شفیق، باهوش و با استعدادند، تمایزی بارز قائل شد.

برای درک پان‌عربیست‌ها، افکندن نگاهی کوتاه به تاریخ و خاستگاه این جنبش و خطری که از ناحیه این ذهنیت، پیوسته متوجه صلح و ثبات بین‌المللی است، ضرورت دارد. ساطع حُصری، در کنار دیگر متفکران پان‌عرب، چون میشل عفلق، هویت امروزی پان‌عربیستی در سده بیستم را شالوده‌ریزی کرد. بدبختانه، شیوه تفکر پان‌عربیستی، مانند دیگر فلسفه‌های شونیسیتی، همچون نازیسم، پان‌ترکیسم، شونیسیم فارسی، نوردیسیم، ناگزیر به خشونت و برخورد در این مورد، ضدیت با غربی‌ها و ایرانیان می‌انجامد.

اسامه بن لادن در واقع آخرین فرآورده چنین پان‌عربیسمی است. تنها تفاوت بن لادن و پان‌عربیست‌های پیشین چون جمال عبدالناصر و صدام حسین، در این است که بن لادن آشکارا از معنویت دین اسلام برای پیشبرد هر چه بیشتر پندار امپریالیسم پان‌عربیستی خود بهره‌برداری می‌کند.

در سطح عام، بسیاری از اعراب ایرانیان را به علت خدماتشان به تمدن عربی و اسلامی می‌ستایند و محترم می‌شمارند. همین اعراب پیوسته از رجز خوانی ضدّ ایرانی پان‌عربیست‌ها ناخوش بودند.

نمونه کاملی از این ناخوشنودی، پیام‌هایی است که به صورت e-mail از کشورهای عربی، در محکوم شمردن اقدام نشریه نشنال جئوگرافیک در کاربرد اصطلاح مجعول برای خلیج فارس فرستاده شده است. به دو نمونه که در روزنامه ایرانی محلی پیوند درون‌گور آمده است، توجه کنید:^۲

«من عربی از امارات هستم. پدر و پدر بزرگ من هنوز اینجارا خلیج الفارسی می‌نامند... چرا برخی کسان می‌خواهند ما و ایرانی‌ها همیشه دشمن باشیم؟»

«من عربی کویتی هستم. می‌پذیرم که خلیج فارس باید پارسی باقی بماند.»

پان‌عربیسم تنها به منزله آرم‌ان ایجاد یک آب‌کشور یکپارچه عربی تبیین می‌شود. این جنبش، در شورش اعراب در برابر حکومت ترکان عثمانی، در جنگ جهانی اول، ریشه دارد. عوامل اطلاعاتی بریتانیا، که تامس ادوارد لارنس (۱۸۸۸-۱۹۳۵) «لارنس عربستان» یا «الارنس»، مظهر مجسم آنهاست، با وعده ایجاد آب‌کشوری عربی در گستره‌ای از خلیج فارس تا آبراه سوئز (و فراسوی آن) اعراب را بر ترک‌ها شوراندند. شورش اعراب، شورشی ضدّ ایرانی نبود، بلکه نهضتی بود استقلال طلبانه که خواست و هدفش یکسر ضدیت با فرمانروایی ترکان عثمانی بود.

شورش پان‌عربی نخست در حجاز یا گرفت. خانه بعدی پان‌عربیسم، دمشق، در سوریه بود؛ و روز سوم اکتبر ۱۹۱۸، با ورود پیروزمندان عرب‌مندگان عرب به این شهر باستانی، حکومت ترک‌ها به گونه‌ای تراژیک پایان گرفت. اما اعراب به تلخی نو می‌شدند. بریتانیا و فرانسه، که از اعراب استفاده کرده (یا

فریبشان داده بودند؟)، از مستملکات عربی امپراتوری عثمانی چند کشور مانند سوریه و لبنان (به تحت‌الحمایگی فرانسه) تراشیدند، و فلسطین، اردن و عراق زیر قیمومت بریتانیا درآمد. فیصل، از قهرمانان قیام اعراب، در سوریه (نبرد میسلون) از فرانسه شکست خورد، اما بریتانیا جبران مافات کرد و او را به شاهی کشور نوپای عراق گمارد. تولد ناسیو نالیسم (مدرن) عربی را باید پیامدهمین رویدادها، یعنی ایجاد کشورهای عربی مجزا، به دست فرانسه و بریتانیا دانست. اعراب احساس کردند از آنها سوءاستفاده شده است و فریب خورده اند؛ احساسی که نزدیک به ۹۰ سال است بر ضمیرشان سایه افکنده است.

در ۱۹۳۲، جامعه ملل استقلال دولت عراق را به رسمیت شناخت، اما سوریه، فلسطین و لبنان، تادهه ۱۹۴۰ همچنان زیر فرمانروایی فرانسه بودند. کسانی چون میشل عفلق (که در همین مبحث از او سخن گفته خواهد شد) اثرات حکومت فرانسه را از نزدیک دریافتند.

نخستین ناسیو نالیست‌های عرب، که بیشتر تبار فلسطینی و سوری داشتند، فلسفه خود را در بغداد پایه گذاری کردند. چهره‌های برجسته این فلسفه کسانی چون حاج امین الحسینی (مفتی اورشلیم) و ناسیو نالیست‌هایی مانند شکر القوتلی^۴ و جمیل مردم، همه اینان به علت گرایش به سرنگون کردن حکومت بریتانیا و فرانسه، تبعید شده بودند. از میان عراقی‌ها رشید عالی [گیلانی. م.]، به سبب کودتای ۱۹۴۱ به طرداری از آلمان، به امید بیرون راندن بریتانیا، زده‌همة اعراب معروف است. در سوریه، نظریه‌پردازانی از قبیل میشل عفلق (مسیحی) و صلاح الدین البیطار، بنیادگذار جنبش‌های بعثی امروزی شدند.

آنچه بر ایران اثر گذاشت، نوع کسانی بود که فیصل آنان را در نظام‌های جدید آموزشی و سیاسی عراق به کار گماشت. ساطع الحصری را در سال ۱۹۲۱ به عراق آوردند. وی نخست مشاور وزارت آموزش و پرورش، سپس مدیر کل آموزش و پرورش، و سرانجام رئیس دانشکده حقوق عراق شد. حصری بی‌درنگ گروهی از آموزش‌گران فلسطینی و سوری همفکر خود را به کار فراخواند و

آنان نظام آموزشی عراق را شکل دادند. این افراد هسته و بن‌مایه پان‌عربیسم واقعی را پدید آوردند، و بدبختانه، اندیشه ضد ایرانی را به جریان اصلی آموزش و رسانه‌های گروهی عربی وارد کردند. اندیشه ضد ایرانی را می‌توان در وجود یکی از پایه‌گذاران پان‌عربیسم، یعنی ساطع الحصری دید. جالب توجه است که حصری نوشته‌ای دارد با عنوان «آموزگاران ایرانی که برای ما (اعراب) مشکلات بزرگ ایجاد کرده‌اند.» از مبارزه او با مدارسی که مضمون به داشتن نظر مثبت به ایران بودند، اسنادی روشن در دست است. نمونه‌ای از این اسناد، حکم وزارت آموزش و پرورش عراق، در دهه ۱۹۲۰ دایر بر انتصاب محمد الجواهری به عنوان آموزگار در یکی از مدارس بغداد است. گوشه‌ای از مصاحبه حصری با این آموزگار، افشاکننده است:^۵

حصری: پیش از هر چیز می‌خواهم ملیت شما را بدانم.

جوهری: من ایرانی هستم.

حصری: در این صورت نمی‌توانیم شمارا به کار بگماریم.

وزارت آموزش و پرورش عراق نظر حصری را نپذیرفت و جوهری مشغول به کار شد. جوهری در حقیقت عرب بود، اما مانند بسیاری از اعراب در آن دوران و امروز، دلیلی بر پیروی از نژادپرستی تعصب آلود و ایرانی‌ستیزانه حصری نمی‌دید. نکته جالب اینکه حصری که ادعای کرد عربی سوری است، در واقع بعنوان یک ترک در خانواده‌ای ترک بزرگ شده بود؛ کوشیده بود خواندن و نوشتن به زبان عربی بیاموزد. چنین به نظر می‌رسد که آقای حصری چون بسیاری کسان در تاریخ (برای نمونه، آدولف هیتلر) گرفتار عقده هویت یا عقده حقارت بوده و تبلیغ نفرت و رزی نسبت به «دیگران» را راه گریزی از احساسات پریشان خود می‌یافته است.

حصری به درستی دریافت که «روحیه تازه» عربی را می‌باید از راه آموزش، بویژه آموزش کودکان ترویج کرد؛ و در این راه توفیق فراوان به دست آورد. یار و یاور او در این مأموریت، یک مستشار انگلیسی در وزارت آموزش و پرورش عراق، به نام لیونل اسمیت بود. چنین می‌نماید که اسمیت دل‌بستگی حصری به آموزش و پرورش را می‌ستوده، اما این گفته او هم در

● ساطع الحصری نسلی

کامل از افرادی پرورد که منادی خشونت بودند.

نمونه اینان سامی شوکت است که به سبب

سخنرانی‌اش با عنوان «صناعة الموت» در سال

۱۹۳۳ معروف شد.

سامی شوکت در این

سخنرانی جنگ و کشتار

انبوه را ابزار دستیابی اعراب به

آمالشان می‌شمارد. فاجعه

اینجاست که متن این

سخنرانی در سطح گسترده

در مدارس عربی، بویژه در

عراق، توزیع شد. جالب

توجه اینکه شوکت تعلیم

می‌دهد: «زور، خاکی است

که بذر حقیقت را

می‌رویاند».

(۱۴۰۶-۱۳۳۲) از برترین تاریخ نویسان، و به راستی یکی از مهم ترین دانشمندانی است که اعراب پرورده اند. برای درک این نکته که چرا پان عربیست ها از ابن خلدون ناخشنودند، باید از اثر او مقدمه، نقل قول مستقیم کرد:^۸

از شگفتی هایی که واقعیت دارد این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام، خواه در علوم شرعی و چه در دانش های عقلی بجز در مواردی نادر غیر عرب اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب اند از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ استادان عجمی هستند... چنانکه صاحب صناعت نحو، سیبویه، و پس از او فارسی و به دنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی به شمار می رفتند... آنان زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنی در آوردند که آیندگان از آن بهره مند شوند... و همه عالمان اصول فقه چنانکه می دانی و هم کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: [اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد قومی از مردم فارس بدان نایل می آیند و آن را به دست می آورند. و اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصری که دانشمندان و مؤلفان آنها متمیز شدند و کلیه این دانشها به منزله صناعتی مستقر گردید و بالتیجه به ایرانیان اختصاص یافت و تا زبان آنها فرو گذاشتند و از ممارست در آنها منصرف شدند... مانند همه صنایع... و این دانشها همچنان در شهر متداول بود تا روزگاری که تمدن و عمران در ایران و بلاد آن کشور مانند عراق و خراسان و ماوراءالنهر مستقر بود... اکنون درمی یابید که چرا آقای شوکت نابودی تاریخ ابن خلدون را لازم می شمرد. شو و بنیست های عرب، از جمال عبدالناصر تا بن لادن امروزی، عزم قاطع دارند و انمود کنند که میراث فکری فارسی وجود ندارد. مبالغه نیست اگر بگوییم که ناسیو نالیست های عرب بخش اعظم تاریخ عرب را،

سوابق ضبط شده است که «عقاید» حصری «نادرست است». پیداست که نظرات دشمنانه حصری درباره غیر عرب ها، به پسرش خلدون الحصری، مورخ ناسیو نالیست عرب که کوشیده است نابودی قهر آمیز جامعه آسوری در شمال عراق در دهه ۱۹۲۰ را کم اهمیت جلوه دهد، منتقل شده است.^۶

ساطع الحصری نسلی کامل از افرادی پرورد که منادی خشونت بودند. نمونه اینان سامی شوکت است که به سبب سخنرانی اش با عنوان «صناعة الموت» در سال ۱۹۳۳ معروف شد. سامی شوکت در این سخنرانی جنگ و کشتار انبوه را ابزار دستیابی اعراب به آملشان می شمارد. فاجعه اینجاست که متن این سخنرانی در سطح گسترده در مدارس عربی، بویژه در عراق، توزیع شد. جالب توجه اینکه شوکت تعلیم می دهد: «زور، خاکی است که بذر حقیقت رامی رو باند». اگر چه همگان نمی دانند، شوکت قوه محرکه اصلی در تشکیل سازمان جوانان فتوه نهضتی بی واسطه الگو گرفته از جنبش جوانان نازی هیتلر بود. فتوه طلایه دار جنبش های شوینیستی عربی بعدی، همچون حزب بعث، و پیروان امروزی بن لادن بود. باید توجه داشت که ایده های شوکت چنان افراطی بود که حتی پان عربیست هایی چون ساطع حصری بعدها از او تبری جستند.

گفتنی است که ناجی، برادر سامی شوکت، که در سال ۱۹۴۱ عضو کمیته عرب در عراق بود (این کمیته فتوه را در خود جذب کرده بود)، نامه ای به فرانتس فون پاپن (از مقام های بلند پایه آلمان نازی در سال ۱۹۴۱) نوشت و طی آن به هیتلر از بابت قساوت هایی که نسبت به یهودیان مرتکب شده بود، تبریک گفت.

سخن زیرین، که طرز تفکر سامی شوکت را به خوبی نشان می دهد، اهمیتی به مراتب بیشتر دارد:^۷ «کتاب های تاریخی را که سبب بی اعتباری اعراب می شوند، باید سوزاند، و بزرگترین اثر در زمینه فلسفه تاریخ [مقدمه م] نوشته ابن خلدون را هم نباید مستثنی کرد.»

اما چرا ابن خلدون؟ در سنجش با مورخان یونانی و رومی، همچون پلو تارک و گزنفون، ابن خلدون

● ابن خلدون: همه عالمان اصول فقه چنانکه می دانی و هم کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد قومی از مردم فارس بدان نایل می آیند و آن را به دست می آورند.»

بویژه هر جا که به سهم و خدمات ایرانیان به تمدن اسلامی و عربی مربوط می‌شود، باز نویسی کرده‌اند. در نظرات زیرین سرریچارد نلسون فرای بحران نگرش‌های عربی به ایرانیان چنین خلاصه می‌شود:^۹

اعراب دیگر نقش ایران و زبان فارسی را در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی درک نمی‌کنند. شاید می‌خواهند گذشته‌ها را از یاد ببرند، اما با چنین کاری شالوده‌معنوی، موجودیت اخلاقی و فرهنگی خود را از میان می‌برند... بی‌میراث گذشته و احترام در خور به گذشته... ثبات و رشد مناسب، بختی اندک دارد.

می‌توان استدلال کرد که یکی از سرچشمه‌های رگودسیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک که اکنون در جهان عرب چنین نمایان است، از چیزهایی سرچشمه می‌گیرد که در دوره‌های ابتدایی، متوسطه و عالی، به اعراب آموخته شده است (و همچنان آموخته می‌شود).

پس جای شگفتی نیست که بسیاری از اعراب (از جمله دولتمردان بلندپایه و استادان تحصیلکرده) اکنون بر این باورند که دانشمندی ایرانی که نامشان در زیر می‌آید، همگی عرب‌اند: زکریای رازی (۸۶۰-۹۲۲ یا ۹۲۳-متولدری، نزدیک تهران)، ابوعلی سینا (۱۰۳۷-۹۸۰، متولد آفشنه، نزدیک بخارا، پایتخت کهن سامانیان)، ابوریحان بیرونی (۱۰۴۳-۹۷۳، متولد خیوه، خوارزم قدیم و افغانستان کنونی)، عمر خیام (۱۱۲۳-۱۰۴۴)، متولد نیشابور، خراسان)، محمد خوارزمی (وفات ۸۴۴، متولد خیوه، خوارزم قدیم و افغانستان کنونی). حتی یکی از این دانشمندان از ناحیه‌ای عرب‌زبان برنخاسته است؛ همه آنان در جایی زاده شده‌اند که ایران امروزی یا قلمرو پیشین جهان فارسی‌زبان است.

این موضوع برای پان-ناسیونالیست‌های عرب تناقضی ناخوش‌آیند پیش می‌آورد. واکنش آنها در برابر این واقعیت‌ها بیشتر بر دوپیش‌فرض استوار است:

(الف) ادعای می‌شود کسانیکه چون بیرونی عرب‌اند، تنها به این دلیل که حرف تعریف «ال» بر سر نامشان آمده است، یا نام عربی-اسلامی مانند «عمر»

دارند. چنین ادعایی مثل این است که بگویند همه بزرگان تاریخ یا نام‌های مسیحی، چون کریس، مایکل، یا جان، یهودی بوده‌اند، چون اسامی یهودی دارند. اگر این منطق را بپذیریم، پس باید اذعان کنیم که کریستف کلمب (اسپانیا)، میکال آتزا (ایتالیا)، و یوهانس کپلر (دانمارک) هم یهودی‌اند. ایران‌پس از سده هفتم، به همان گونه اسلام را پذیرفت که اروپاییان بی‌شمار پس از سده‌های سوم و چهارم مسیحیت را پذیرا شدند. ساده‌تر بگوییم، ملیت و دیانت یکی نیست. هیچ‌کس به صرف مسلمانی، عرب نمی‌شود؛ همچنان که فرد مسیحی، یهودی به حساب نمی‌آید. پان‌عربیست‌ها تعریف مسلمان بودن را چنان کش داده‌اند که به سادگی شامل غیر عرب‌هایی شود که می‌خواهند آنان را عرب و انمود کنند.

(ب) ادعای می‌شود که همه این بزرگان (بی‌استثناء) باز مانند گان اعرابی هستند که پس از پیروزی اعراب در ایران متوطن شدند. هر چند حقیقت دارد که سپاهیان عرب ایران را نزدیک به ۲۲۲ سال در اشغال داشتند، چگونه و چه وقت این جنگجویان صحراهای بی‌آب و علف عربستان به این سرعت دانشمند شدند؟ تاریخ و سنت‌های آموزشی ایران با مشابه آن در یونان، هند و چین پهلو می‌زد، و مانند آنها هزاران سال بر تمدن اعراب تقدم داشت. اعراب هنگامی که از موطن بیابانی خود در عربستان بیرون تاختند و امپراتوری بیزانسی-رومی، و شاهنشاهی ساسانی را برانداختند، به آسانی وارث ماترک غنی روم و پارس شدند. صرف تسخیر قلمرو دیگران کسی را مالک دستاوردهای ایشان نمی‌کند. اگر چنین باشد، دانشمندان یونانی چون ذیمقراطیس (دموکراتیسوس) و فیثاغورث (پیتاگوراس) خود به خود ایرانی‌اند، زیرا در آن روزگار سپاهیان هخامنشی بر یونانیان ایونی (ترکیه غربی کنونی) فرمان می‌راندند.

بهترین رده بر نظر پان‌عربیست‌ها شخص ابن‌خلدون است که به صراحت تمام و بی‌هرگونه تعقید و ابهام، خدمات عظیم ایرانیان (به تمدن و فرهنگ عربی و اسلامی) را بر می‌شمارد.

بسیاری از اعراب، مانند مصری‌ها، یکسره از ذکر زادگاه دانشمندان ایرانی و محل درگذشت آنان خودداری می‌کنند، و شماری فراوان از عرب‌ها وقتی

● شوونیست‌های عرب، از جمال عبدالناصر تا بن‌لادن امروزی، عزم قاطع دارند و انمود کنند که میراث فکری فارسی وجود ندارد. مبالغه نیست اگر بگوییم که ناسیونالیست‌های عرب بخش اعظم تاریخ عرب را، بویژه هر جا که به سهم و خدمات ایرانیان به تمدن اسلامی و عربی مربوط می‌شود، باز نویسی کرده‌اند.

آگاه می‌شوند که آرماگاه ابن سینا در همدان، ایران است، شگفت‌زده می‌شوند.

برای فهم خامکاری (و در واقع عقل‌ستیزی) پان عربیسم (یا هر گونه نژادپرستی)، ناگزیر باید بنیادگذاران حقیقی حزب بعث، یعنی میشل عفلق و صلاح‌الدین بیطار را بشناسیم. این دو در دمشق زاده شدند؛ عفلق مسیحی ارتدوکس یونانی و بیطار مسلمان سنی بود. هر دو شاهد رفتار تحقیرآمیز فرانسه، با کشورشان، سوریه بودند، بویژه در خلال قیام ۱۹۲۶-۱۹۲۵. این دو دانشجوی در سال ۱۹۲۹ در دانشگاه پاریس با یکدیگر آشنا شدند و دانسته نیست که آیا در آن روزها در عمل به دانشجویان کمونیست عرب پیوسته اند یا نه؛ اما این نکته روشن است که حزب خود را، همانند جنبش‌هایی که در کشور همسایه، عراق، در دهه ۱۹۲۰ پیش آمد، بر پان عربیسم استوار ساختند. دیگر سوری بر نفوذ و دانش آموخته فرانسه (سوربن)، زکی آرسوزی بود. آرسوزی، بویژه در نژادپرستی خود بر ضد ترکان بومی در سوریه بی‌پروا و در ابراز نفرت از یهودیان زهر آگین بود. خلاصه اینکه پیروان آرسوزی به گروه عفلق-بیطار پیوستند. شخص آرسوزی سخت از عفلق بیزار بود و همین نکته روشن می‌سازد که چرا خودش به این دار و دسته نیوسته است.

عقل غیرمسلمان، به ساختن هویت پان اسلامی اعتنا نداشت و در عوض به ترویج و تبلیغ پان عربیسم خالصی همت گماشت که با جوهره چیز دیگری خود آن را «الروح العربیه» می‌خواند، سازگار باشد. عشق و ایمان به «نژاد»، سنگ پایه پان عربیسم و هر گونه شوونیسم نژادی دیگر است. عفلق همین «روح عربی» را به «دستاوردهای بزرگ (اعراب) در گذشته» نسبت می‌دهد، «که در آینده هم می‌توانند به آن نایل شوند». جالب توجه است که عفلق هم در آن زمان، درست مانند بن لادن در زمان ما، با اعراب متأثر از فرهنگ غرب، یا دبستانگان به این فرهنگ، سر دشمنی داشت.

میشل عفلق اسلام را تنها به مثابه «یک نهضت انقلابی عربی که هدفش احیای عربیت بود»، تبیین می‌کرد.^{۱۰} چنین می‌نماید که عفلق، بن لادن، صدام حسین و امثال حصری و شوکت به عمد نکته‌ای حساس را به دست فراموشی می‌سپارند: اسلام (مثل

همه ادیان بزرگ)، از همان آغاز، از مفهوم ابلهانه و بربر صفتانه پرستش نژادی فراتر رفت. اسلام، چون همه ادیان بزرگ جهان (زردشتی، مسیحی، هندو، و...) خود شیفتگی نژادی را در جهت پذیرش دیگران، بی توجه به نژاد، قومیت، پارتینگ پوست، نفی می‌کند. همه انسانها (به فرموده جلال‌الدین رومی، عارف ایرانی)^{۱۱} به منزله اعضای یک پیکر نگریسته می‌شوند. و اما در خصوص تمدن اسلامی، باز می‌توان از سمیر خلیل نقل قول کرد:^{۱۲}

در دوران بنی عباس، سیطره طبیبی قومی عربی پایان گرفت و فرهنگ عربی با مردمان هلال خصیب-فارس‌ها، ترک‌ها، بربرها، و اسپانیایی‌ها، همچنین یهودیان و مسیحیان، با سرعتی بسیار، به گونه‌ای که تمدن اسلامی پهناور دگر دیسی یافت...

پان عربیست‌هایی چون بن لادن، از مذهب برای پیشبرد اهداف بهر استی پلید خود بهره‌بر می‌گیرند. می‌توانید نگاهی به سلطه‌جویان و بنیادگرایان مذهبی سفیدپوست کنونی بیندازید تا همترازهای آنان را ببینید.

میشل عفلق از ساطع حصری هم جلو تر رفت و آشکارا «دشمن امت (عرب)» را معرفی کرد. این اصطلاح را، بسیاری از محافل آموزشی و توده‌ای عرب فرا گرفتند و کار به جایی رسید که امروز نسلی تمام از اعراب، ایرانیان را «دشمن اعراب» می‌پندارند (از مقاله «ما و دشمنان ما») نوشته میشل عفلق، بیشتر به مثابه برهان قاطع در اثبات این طرز تفکر، نقل قول می‌شود). خوشبختانه بسیاری از اعراب، دلیرانه و با شهامت این اندیشه را نفی کرده‌اند؛ با این همه، انگیزه ایرانی‌ستیزی در آموزش‌های عربی و رسانه‌های همگانی عربی (چون شبکه تلویزیونی الجزیره) ریشه دوانده است.

نژادپرستی عربی در رژیم صدام حسین به مبتذل‌ترین گونه که به راستی با فلسفه نئونازی‌های امروزی هم‌تراز است، سقوط کرد. بهترین نمونه این ابتذال، رساله خیرالله طلفاح، دایمی صدام است، با عنوان «سه موجودی که خدا نمی‌باید خلق می‌کرد: ایرانیان، یهودی‌ها و مگس‌ها». در دوران حکومت صدام حسین، نوشته‌های خیرالله طلفاح به گونه گسترده در عراق پخش می‌شد. از این باور نکرده‌تری

● سر ریچار دنلسون فرای :
اعراب دیگر نقش ایران و زبان فارسی را در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی درک نمی‌کنند. شاید می‌خواهند گذشته‌ها را از یاد ببرند، اما با چنین کاری شالوده‌معنوی، موجودیت اخلاقی و فرهنگی خود را از میان می‌برند... بی میراث گذشته و احترام در خور به گذشته... ثبات و رشد مناسب، بختی اندک دارد.

توضیح زیر از سعید ابوریث است: ۱۳

... دولت (صدام) به «عراقیهای خالصی» که همسر ایرانی تبار داشتند پیشنهاد کرد در برابر طلاق گرفتن همسر خود ۲۵۰۰ دلار یاداش بگیرند.

این فراز، یادآور درناک حوادثی است که در دهه ۱۹۳۰ (برای نمونه در راه پیمایی نورمیرگ) در آلمان نازی روی داد و قوانین «خلوص نژادی» بر ضد یهودیان را در پی آورد. صدام هزاران ایرانی تبار را در دهه ۱۹۷۰ از عراق اخراج کرد، که بسیاری از آنان هم اکنون در ایران زندگی می کنند. گرچه همگان نمی دانند، اما واقعیت این است که در اوایل سده بیستم، شاید دو سوم جمعیت بغداد فارسی زبان بوده اند. بی گمان چندین دهه تبلیغات مستمر ضد ایرانی، بر تخریب جامعه متزلزل ایرانی مقیم عراق مؤثر بوده است. کردها نیز، که مانند فارس ها قومی ایرانی اند، بی گفت و گو، دشمنی قهر آمیز با ایرانیان را احس کرده اند. فجایع ناشی از سیاست صدام در کاربرد گازهای سمی (برای نمونه، در حلبچه)، و اخراج اجباری کردها از کردستان عراق به سود مهاجران تازه عرب نیز به اندازه ای معروف و مستند است که نیازی نیست بیش از این به آن بپردازیم.

خود به هنگام نقل توصیف ابوریث از سیاست «پاداش طلاق» صدام، شگفت زده شدم. اعراب اگر بدانند که معنای واقعی «عراق» چیست، یکه خواهند خورد. «عراق» برگرفته شده از گویش پهلوی پارسی میانه، و به معنای «پست بوم» (سرزمین کم ارتفاع م) است؛ درست مانند اصطلاح ژرمانیک «ندرلاند» (Niederland)، که به هلند امروز اطلاق می شود. در ایران کنونی ناحیه ای با همان اسم، برگرفته از ریشه پهلوی موجود است: اراک. نام «بغداد» هم ریشه ایرانی دارد: «بغو» (خدا) + «داد» (اعطا شده، داده، هدایی از سوی). بغداد معادل دقیق اصطلاح «گادایو» (Godiva) (خدای داد) است. بقایای تیسفون، پایتخت شاهنشاهی ساسانی در فاصله فقط چهل کیلومتری بغداد امروز واقع است. خود ایرانیان ممکن است از اینکه نام «تهران» ریشه آریایی ندارد، شگفت زده شوند. این محل (پیش از تسلط آریایی ها بر فلات ایران) از نشسته گاههای آسوری بوده؛ و ترجمه دقیق «تهران» به زبان آسوری «جایی که به آن

برمی گردم) است. ۱۴ از میان همه کشورهای عربی، عراق وارث غنی ترین میراث پارسی است؛ همچنان که فردهالیدی تأکید می کند: ۱۵

عراق، قرنهادر معرض نفوذ ایران بود، آنهم نه فقط در دورانی که فارس ها بر امپراتوری عباسی نفوذ داشتند؛ فرهنگ عرب زبانها نیز تأثیر ایرانیان است. کافی است به گویش عربی عراق گوش دهید، یا نگاهی به گنبد های فیروزه ای رنگ مساجد شهرهای عراق بیندازید، تا ببینید که تأثیر ایران تا چه اندازه است... کردها نیز، از لحاظ زبان و فرهنگ به میزانی فراوان در حوزه فرهنگی ایران قرار دارند.

ترسیم چهره منفی از ایرانیان امروزه همچنان در رسانه ها و نظام آموزشی اعراب ادامه دارد: تصویر اخیر کاریکاتوری ایرانیان در شبکه تلویزیونی الجزیره بهر استی نمونه ای است نکوهیده. اعراب (بحق) شکوه دارند که در مطبوعات، رسانه ها و نظام آموزشی مغرب زمین، از آنها چهره ای منفی ارائه می شود، ولی چه بسا کسانی که در دنیای عرب از وجود میراث نژادپرستانه حصری-شوکت-عفلق در میان خود بی خبرند.

هر چند باور نکردنی به نظر می رسد، نگرش پان عربیسم ایرانی ستیز، در جهان غرب نیز متحدانی غیر منتظر پیدا کرده است: مشتکی از دانشگاهیان و سیاستمداران غربی، که انگیزه های سیاسی، اقتصادی و حتی علائق رمانتیک دارند.

ریچارد فارمر در کتاب خود آغازگر القای شبهه درباره ملیت ایرانی دانشمندان یاد شده (از جمله رازی) بود. ۱۶ حمله بی محابا به ایران و تأثیرات ایران بر اعراب در وجود مونتگمری وات تجسم می یابد. ۱۷ وی گستاخانه سهم ایران را یکسره منکر می شود. وات با انکار، یا ناچیز شمردن هر گونه میراث ایرانی در تمدن عربی و اسلامی، حتی روی شوکت را سپید کرده است.

اصطلاح مجعول برای خلیج فارس، در برگیرنده عصاره تاریخ منافع اقتصادی غرب (و بیشتر بریتانیا) است. سرچارلز بلگریو نخستین جاعل این اصطلاح و کسی بود که کوشید نام خلیج فارس را تغییر دهد. بلگریو در دهه ۱۹۳۰ مشاور انگلیسی

● میشل عفلق از ساطع

حصری هم جلوتر رفت و آشکارا «دشمن امت (عرب)» را معرفی کرد. این اصطلاح را، بسیاری از محافل آموزشی و توده ای عرب فرا گرفتند و کار به جایی رسید که امروز نسلی تمام از اعراب، ایرانیان را «دشمن اعراب» می پندارند (از مقاله «ما و دشمنان ما» نوشته میشل عفلق، بیشتر به مثابه برهان قاطع در اثبات این طرز تفکر، نقل قول می شود).

رهبری عرب در بحرین بود. بلگریو نام مجعول را به وزارت مستعمرات و وزارت خارجه بریتانیا در لندن پیش نهاد کرد، که مسکوت ماند. ولی بلگریو به گونه ای موفق شده بود، زیر اصحنه ابرای اختلافات ایران و اعراب در آینده آماده ساخته بود.

دیری نگذشت که بریتانیا خود به مزایای تبلیغ پروژه «نام مجعول» پی برد؛ بویژه پس از آنکه دکتر محمد مصدق در سال ۱۹۵۱ دست انگلیسی ها را از صنعت نفت ایران کوتاه کرد. رودریک اوون عامل خفیه بریتانیا که با بریتیش پترولیوم (در اصل شرکت نفت ایران و انگلیس) پیوند داشت و از این کار جسارت آمیز به خشم آمده بود، استفاده از اصطلاح مجعول را به منزله سلاحی بر ضد ایران مناسب تشخیص داد. اوون سرانجام کتابی به نام «حباب طلائی خلیج...» منتشر و آنرا تبلیغ کرد.^{۱۸} انگلیسی ها نمی خواستند بی مبارزه از خلیج فارس دست بردارند. ویرای حمله به میراث، تاریخ و ماترک تمدن خود ایران، چه شیوه ای بهتر از روش مشهور «تیراندازی پارتی»؟^{۱۹} (برای مطالعه چکیده ای عالی درباره حمله به نام خلیج فارس، لطفاً به مقاله ماهان عابدین مراجعه کنید).^{۲۰}

فقط جیمز باند (۰۰۷) قهرمان داستانهای یان فلمینگ می تواند در مقام مأمور سری بریتانیا، موفق تر از اوون عمل کند. نوع این مرد صحنه را برای افروختن آتش دشمنی اعراب نسبت به ایران آماده ساخت و به بریتانیا مجال داد تا از رویارویی مستقیم پرهیز کند. مهم این است که اوون برای نسلی جدید از شوونیست های عرب پس از حصری، مهماتی تازه تدارک دیده بود؛ نسلی که بر حسب تصادف در دهه ۱۹۵۰ پایه میدان می نهاد.

عرب دوستی غربی، در اصل آمیزه ای است از منافع سیاسی-اقتصادی (که در زیر به اختصار به آن پرداخته خواهد شد) و ستایش خام از اعراب بادیه. این نکته آخر (ستایش از اعراب بادیه) در خور ذکر است. چنان که باری پیت در تاریخ جنگ جهانی اول می نویسد:^{۲۱}

«انگلیسی ها... فضایل اعراب را ستوده اند... اما پیوسته تحت تأثیر جاذبه بادیه نشینان، ضعف های ایشان را نادیده گرفته اند...» این «جاذبه» (در کنار دلارهای نفتی) توانسته است بر ذهن شماری از

غربی ها بویژه دانشگاهیان، سیاستمداران و بازرگانان انگلیسی زبان سایه افکند.

بسیاری از غربیان خوش نیت اما ساده دل، بیشتر به گونه گزینشی و انحصاری خدمات اعراب به طب، علوم و ریاضیات را تجلیل می کنند. بی گمان اعراب دست کمی از اقوام بزرگ تاریخ ندارند، و دانشمندی چون هیشم، یا خدمات علمی اعراب در رشته هایی مانند چشم پزشکی را نمی توان انکار کرد. با این همه، شوونیست های عرب و عرب دوستان غربی به دلایل سیاسی، اقتصادی و رمانتیک، درباره این خدمات بی اندازه اغراق کرده اند.

از دیدگاه غربیان، این اشتباه را می توان به خطب و خطای آنان در عرب پنداشتن همه مسلمانان نسبت داد، و این مسأله از دوران اشغال اسپانیا به دست اعراب آغاز شد. اصطلاحات «علوم عربی» یا «صابون عربی» در آن دوران در میان اروپاییان غربی رواج یافت. اروپاییان در آن دوران «عرب» و «مسلمان» را مترادف گرفتند (و هنوز هم می گیرند). «مسلمان» به همان اندازه نژادشمرده می شود، که «مسیحی». هیچ کس «مسیحیان» را به مثابه یک «گروه قومی» نمی شناسد. این منطبق نادرست و ساده نگرا نه در جهان غرب به آنجا انجامیده است که در آموزش و پرورش، رسانه های همگانی و مطبوعات کنونی غرب، ایرانیان و عرب ها را یکی می شمارند. این منطق را می توان در مورد مسیحیان کاتولیک به کار برد و نتایج ابلهانه گرفت: چون فیلی پینی ها کاتولیک اند، پس باید ایتالیایی باشند! بسیاری از غربی هادر خصوص ایران به این منطق نادرست گرفتار آمده و به نتایج آکادمیک فجیعی رسیده اند. نمونه ای از این عالم نمایی آمانوری رادر مقاله فریدز کریا، در مجله نیوزویک می بینیم: «چرا از منافرت دارند؟» (۱۵ اکتبر ۲۰۰۱) و «چگونه جهان عرب را نجات دهیم؟» (۲۴ دسامبر ۲۰۰۱).

زکریایی دقت (یا شاید به عمد) ایرانیان را همچون اعراب تصویر می کند و ایران را عضوی از جهان عرب می نمایاند.^{۲۲} همچنین می نویسد «اعراب جبر را ابداع کردند». (۱۵ اکتبر ۲۰۰۱، مقاله نیوزویک). تا آنجا که می دانم، نیوزویک هرگز پاسخی به آقای زکریا نداده، پوزش نخواست و اظهارات او را تصحیح نکرده است.

● نژادپرستی عربی در رژیم صدام حسین به مبتذل ترین گونه که به راستی با فلسفه نئونازی های امروزی همتر است، سقوط کرد.

درست است که اسلام در ایران دین اکثریت عظیمی از مردمان است، اما این امر بدان معنا نیست که ایران کشوری «عرب» باشد. شاید منظور آقای زکریا و بنای کلی فرهنگ «اسلامی» باشد؛ ولی این فرهنگ بر دیگر مسلمانان غیر عرب از قبیل چین ها، ترک ها، بوسنیایی ها، پاکستانی ها، هوک های فیلیپین، و ترکان سین کیانگ در شمال غربی چین هم شمول دارد. اسلام جامعه ای است چند فرهنگی که نژادها و فرهنگ های متعددا در بر می گیرد. کاربرد اصطلاح «عرب» در اینجا، شبیه مثال قبلی مادر باره ایتالیایی بودن فیلیپینی هاست، تنها به دلیل کاتولیک بودن آنها. آقای زکریا با قصور در تمایز گذاری بین دیانت و قومیت، معیارهای آکادمیک را پایین آورده است. این چهارزی است که آقای زکریا (الف) این همه مورد عنایت رسانه های آمریکایی است (ویبوسته بعنوان «کارشناس») به تلویزیون دعوت می شود، و (ب) چرا در برابر نوشته های ساده فریب و گمراه کننده اش درباره خاور نزدیک، پاداش می گیرد؟

نباید تعجب کرد که چرا بیش از ۸۰ درصد آمریکاییان شمالی (و شماری افزاینده از اروپاییان) معتقدند که ایرانیان هم عرب اند.^{۲۳} هیاهوی اخیر درباره استفاده نشنال جئوگرافیک از نام مجعول برای خلیج فارس به موازات نام تاریخی و قانونی «خلیج فارس»، تنها نمونه ای دیگر از دانشمندی سطح پایین (و بانگیزه سیاسی؟) است.

این نام مجعول را الی کوهن، یهودی سوری، که با حزب بعث مرتبط بود، در مصر به سرعت رواج داد. این الی کوهن مدتی بعد به اتهام جاسوسی برای اسرائیل، در سوریه اعدام شد.

به هر روی، جمال عبدالناصر رهبر مرموز و ناسیونالیست پان عرب مصر بود که در دهه ۱۹۵۰ به واقع کاربرد این عنوان ساختگی، اهدایی بلگریو- اوون را در میان توده های عرب شایع کرد. رجز خوانی های آتشین و ندای احساساتی او درباره وحدت عربی با چشم انداز مقابله با ایران، در سایه وجود نسلی از اعراب که در معرض تعلیمات مکتب حصری- شوکت قرار گرفته بودند، در میان اعراب شنوندگانی گوش به فرمان پیدا کرد. شیخ نشین های کوچک خلیج فارس، شادمانه با ناصر هموا شدند و با

پرداخت مبالغی هنگفت از دلارهای نفتی، هزینه پروژه بلگریو- اوون را تأمین کردند. هدف، نه تنها تغییر نام خلیج فارس، که تغییر تاریخ جهان در خصوص ایران بود. «عربی نمایی» خدمات و سهم ایران در عرصه جهانی، در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به اوج رسید.

سیاست به راستی همبسترهای عجیب و غریبی می سازد: امپریالیسم نفتی بریتانیا و پان عربیسم، با هدف کمرنگ ساختن و سرانجام به حاشیه راندن مرده ریگ و میراث ایرانی در تاریخ جهان، همدست شدند. مظهر این همدستی، وضع اصطلاح «خلیج» از طرف بی بی سی است، که به راستی یکی از بزرگترین دستاوردهای پان عربیستی شمرده می شود. دیگر رسانه های انگلیسی هم این خط را دنبال کردند و به لطف معیاری که بی بی سی برای «بیطرفی» خود تعیین کرده بود، دیگر دستگاههای رسانه ای اروپایی و آمریکای شمالی نیز به همین راه رفتند.

ولی پس از آنکه نیروهای مسلح اسرائیل نیروی نظامی اعراب را در جنگی شش روزه در سال ۱۹۶۷ در هم شکستند، پان عربیسم و حیثیت ناصر لطمه ای فاحش خورد. رژیم بعث عراق در سال ۱۹۶۸ ردای پان عربیسم بر تن کرد و شاهد عروج صدام حسین به اوج اقتدار در سال ۱۹۷۹ شد. رژیم بعثی به منظور دادن مشروعیت بین المللی به نام ساخته شده از سوی بلگریو- اوون، دست اتحاد به ابوظبی داد. اتحاد عراق و ابوظبی محوری موفق از کار درآمد. یک رشته کنفرانس های ساختگی آکادمیک و مؤسسات مشکوک (برای نمونه مرکز مطالعات... در بصره) با هدف تثبیت پروژه پان عربیسم، در محافل دانشگاهی و سیاسی غربی برپا شد. در مورد اخیر، پان عربیست هادر غرب لابی نیرومند و همنوایی داشتند. شرکت بریتیش پترولیوم و شرکت های دیگری چون آرامکو، لویدز و شل نیز به هیچ روی نمی توانستند در برابر سوسه چشم انداز میلیاردها دلار نفتی که به صندوقهاشان سرازیر می شد، مقاومت کنند. پذیرفتن نام جعلی ساخته بلگریو- اوون در معاملات سیاسی و مالی «کسب و کار خوبی» است.

این واقعیت که دانشگاهیان غربی (بیشتر

● جمال عبدالناصر رهبر

مرموز و ناسیونالیست پان عرب مصر بود که در دهه ۱۹۵۰ به واقع کاربرد عنوان ساختگی برای خلیج فارس، اهدایی بلگریو- اوون را در میان توده های عرب شایع کرد. رجز خوانی های آتشین و ندای احساساتی او درباره وحدت عربی با چشم انداز مقابله با ایران، در سایه وجود نسلی از اعراب که در معرض تعلیمات مکتب حصری- شوکت قرار گرفته بودند، در میان اعراب شنوندگانی گوش به فرمان پیدا کرد

بی حاصل با ایران فرورفتند. این جنگ، پیروز نداشت؛ میلیونها تن جان باختند و میلیارد دلار خسارت به زیربنای ملی ایران و عراق وارد آمد. داوطلبان عرب از سراسر جهان عرب روانه جنگ با کشوری شدند که صدام آن را «فارس مجوس آتش پرست» (کنایه از ایران زردشتی باستان) می خواند. داوطلبان عرب، سودانی، مصری، مراکشی، سوری، اردنی، یمنی، الجزایری، لبنانی، و فلسطینی بودند. عکسهای فراوانی در دست است که اعرابی از ملیت‌ها و نژادهای گوناگون را نشان می دهد، که به اسارت نیروهای ایرانی درآمده اند.

در تاریخ جدید عرب، اعراب هرگز در برابر هیچ دشمن مشترکی، تعصب، سماجت، شور و حرارت و اتحادی به این دیرپایی نشان نداده اند.

در کنار نکته یاد شده، باید واقعیتی قابل تأمل را در نظر گرفت. بسیاری از این «داوطلب‌ها» در کشورهای متبوعشان افرادی فقیر و بی سواد بودند که در برابر دریافت پاداش مالی با ایران می جنگیدند. بسیاری دیگر، کارگران مهمان در عراق بودند (برای نمونه، کشاورزان مصری)، که ناگزیر به خدمت رژیم صدام درآمده بودند. روحیه و کیفیت جنگی این گونه کسان بر سرهم بسیار بد بود و بسیاری از آنها به آسانی تسلیم نیروهای ایرانی می شدند. بسیاری از سربازان بومی عراقی (بویژه شیعیان، کردها و آسوری‌ها) نیز که به جنگ با کشوری همسایه، که با آن دشمنی نداشتند، مشتاق نبودند، پیوسته از معرکه می گریختند.

یکی دیگر از هدف‌های تهاجم صدام، تجزیه همیشگی استان خوزستان از ایران بود. پان عربیست‌ها از دیرباز ادعا کرده اند که خوزستان در جنوب غربی ایران، یک ایالت «از دست رفته» عربی است، و خواهان «آزادسازی» آن از قید «فارس‌های نژادپرست» بوده اند. درست است که موزائیک چندقومیتی ایران شامل عربی‌زبانهای خوزستان و کرانه خلیج فارس هم می شود؛ ولی خوزستان از روزگار بنیاد گرفتن مادها و پارس‌ها، ایرانی بوده است.

این همان منطقه ایلام باستان (باساکنان ایلامی- در اویدی) است که یونانیان آن را به نام پرسیس می شناختند. پیشینه کوچ اعراب به جنوب غربی

انگلیسی) سخت از پروژه یاد شده پشتیبانی و آن را ترویج می کنند، نمی تواند اتفاقی باشد. در واقع، بویژه از دهه ۱۹۸۰ به این سو، انبوهی از کتابها به یاری آرمان ناسیونالیست‌های پان عربی چون بن لادن شتافته اند. فقط به سه متن این چنینی که پس از انتشار کتاب اوون در ۱۹۵۷، در انگلستان، اروپا و آمریکای شمالی چاپ شده است، توجه کنید.^{۲۴}

عنوان این کتابها از لحاظ آکادمیک، تاریخی و حقوقی تناقض آمیزند. از زمانی که تاریخ نوشته شده، یونانیان از این آبراه با نام «سینوس پرسیکوس» و رومی‌ها با عنوان «آکواریوس پرسیکو» یاد کرده اند. آرشیوها، نقشه‌ها و مورخان، از جمله خود اعراب، این آبراه را به همین عنوان شناخته اند.^{۲۵}

در ضمن می توان به مجموعه نقشه‌های گروه مطالعات ایرانی در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT)، که این آبهار با همان عنوان خلیج فارس نشان می دهد، مراجعه کرد.^{۲۶}

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، پان عربیسم از کلاس ادبیات نفرت به کلاس بالاتر یعنی خشونت عربیان ارتقاء یافت: عراقی‌ها به ایران هجوم آوردند. درست در همان حین که تانک‌های عراقی خاک ایران را در می نور دیدند، ملک خالد، پادشاه عربستان (۱۹۸۲-۱۹۷۵) آشکارا از صدام حسین خواست که «این ایرانیهای احمق را له کنید». جای تأسف است که در آن روزها، آنهمه از جهانیان از رژیم صدام و سیاست نوع کشی آن پشتیبانی کردند. به بندی از نوشته‌ار یک مارگولیس توجه کنید:^{۲۷}

بریتانیا، ایالات متحده، کویت و عربستان، عراق را متقاعد کردند که به ایران حمله ور شود؛ سپس مخفیانه، پول، جنگ افزار، اطلاعات و مستشار در اختیار عراق گذاشتند. ایتالیا، آلمان، فرانسه، آفریقای جنوبی، بلژیک، یوگوسلاوی، برزیل، شیلی و اتحاد جماهیر شوروی، همگی در جنگ صدام با ایران، که حتی از تجاوز او به کویت در سال ۱۹۹۱

عربان تر بود، یار و یاور او [صدام] بودند. رژیم صدام بر این باور بود که در مدتی کمتر از دو هفته در این جنگ پیروز خواهد شد. اما به جای پیروزی برق آسا، عراقیان و جهان عرب هشت سال تمام تا گلو در باتلاق جنگی پر تلفات، عبث و

● سیاست به راستی همبسترهای عجیب و غریبی می سازد: امپریالیسم نفتی بریتانیا و پان عربیسم، با هدف کمرنگ ساختن و سرانجام به حاشیه راندن مرده‌ریگ و میراث ایرانی در تاریخ جهان، همدست شدند. مظهر این همدستی، وضع اصطلاح «خلیج» از طرف بی بی سی است، که به راستی یکی از بزرگترین دستاوردهای پان عربیستی شمرده می شود.

ایران به زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹) بازمی‌گردد.

ساسانیان گروهی از اعراب را به منزله حائل بین ایران و دیگر اعراب غار تگر از صحراهای عربستان، در ایران اسکان دادند. عرب‌های لخمی به تاج و تخت ایران بسیار وفادار، و در ارتش ساسانی جنگاورانی فداکار بودند. نمونه بارز آن، نقش ایشان در پشتیبانی از سوار نظام ساسانی در کالی نیکوم، به سال ۵۳۱ بود. در این جنگ مندر فر مانده اعراب لخمی پشتیبان جناح چپ (میسره) سواران ایرانی بود و در شکست دادن بلیساریوس، سردار رومی بیزانس سهم داشت. اعراب خوزستانی پس از میلاد را می‌توان با چند عنوان تعریف کرد: ایرانیان عرب زبان، اعراب ایرانی شده، عرب‌های ایرانی، و... اما واقعیت این است که خوزستان از عهد باستان تا کنون جزء لاینفک ایران بوده است.

هنگامی که خوزستان‌یها در سال ۱۹۸۰ در برابر تهاجم صدام ایستادگی کردند، آمل پان‌عریبیست‌ها بر باد رفت. آنان دلیرانه برای ایران جنگیدند. صدام گمان می‌برد که عرب‌های خوزستان قیام می‌کنند و خود، به نیابت ارتش آقای صدام شهرها را به تصرف درمی‌آورند. به نقل قولی از دیلیپ هیرو توجه کنید:^{۲۸}

آتش میهن پرستی ارتش (ایران) و غیر نظامیان- از جمله عرب‌های خوزستانی- یکباره شعله‌ور شد... در حالی که به نیروهای عراقی باور آورده بودند که بیشتر جمعیت خرمشهر و آبادان از اعراب خوزستان اند و از آنها به منزله ارتش آزادی بخش استقبال خواهند کرد، [این نیروها] ناگهان خود را با مقاومتی سرسختانه رویارو دیدند.

پان‌عریبیست‌ها با سر خوردگی دیدند که عرب‌های خوزستان، از همان آغاز تهاجم، در برابر صدام جنگیدند و به نیروهای مسلح ایران فرصتی گرانبها دادند تا تجدید سازمان کنند و دست به ضدحمله زنند. شایان ذکر است که فقط ۲۰۰ تن از مدافعان خرمشهر سربازان حرفه‌ای و بقیه اهالی شهر و بسیاری از آنان عرب بودند. ساکنان شهر در کنار پرسنل نظامی، به معنای واقعی کلمه، تا آخرین نفرو آخرین نفس جنگیدند. اعراب خوزستان نیز، همانند اجداد لخمی خود در کالی نیکوم، به کشور

خویش وفادار ماندند.

همین عرب‌های خوزستان بار دیگر به هنگام آزادسازی خرمشهر از اشغال صدام در سال ۱۹۸۱، دوش به دوش سپاهیان جنگیدند. پان‌عریبیست‌ها، بی آنکه از این ناکامی (و طرد شدن از سوی خوزستانی‌ها) عبرت بگیرند، همچنان بانگ جدایی خوزستان از ایران سر می‌دهند.^{۲۹}

فاجعه جنگ ایران و عراق را تا اندازه‌ای می‌توان به فلسفه آموزشی حصری و سامی شوکت نسبت داد، که پیشینه آن به دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ می‌رسد و اثر فراوان بر دشمنی اعراب با ایرانیان داشته است. گذاشته شدن عنوان مجعول بر خلیج فارس بوسیله بلگر یو-اوون (و حواریون آنها از جمله پریدام، رایس یا اولسن) بی‌گمان عاملی دیگر در تیز کردن آتش احساسات عربی بر ضد ایران است. به عقیده من، بلگریو و اوون نیز در تلفات فاجعه بار انسانی و خسارات مالی و مادی طرفین جنگ مسئولند. این نکته هم در دناک است که جهان غرب نتوانست خطرات پان‌عریبیسمی را که صدام حسین در طول جنگ اشاعه می‌داد در یابد، بویژه هنگامی که صدام بارها از گازهای سمی بر ضد سربازان و مراکز غیر نظامی ایران، و همچنین بر ضد کردهای بی‌دفاع در خود عراق استفاده کرد. در این مورد، توجه به نوشته مارگولیس بی‌فایده نیست:^{۳۰}

چه کسی گاز خردل و اعصاب در اختیار (علی شیمیایی) «حسن المجید، پسر عموی صدام» گذاشت؟ البته غرب. در اواخر ۱۹۹۰، چهار تکنیسین انگلیسی را در بغداد دیدم که به من گفتند وزارت دفاع بریتانیا و تشکیلات اطلاعاتی ام. آی. ۶ (M-I6) به آنها در عراق «مأموریت» داده‌اند تا در آزمایشگاهی سری واقع در سلمان پاک^{۳۱} سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، از جمله میکروب سیاه‌زخم، تب کیو^{۳۲} و طاعون تولید کنند.

تا به امروز معدود کسانی درباره سببیت و قساوت‌های نیروهای صدام نسبت به غیر نظامیان ایرانی سخن گفته‌اند. از سفاکی‌های صورت گرفته در مورد غیر نظامیان عراقی و کوبتی هم‌بنا به مصالح سیاسی روزیاد می‌شود. شانزده سال پس از پایان جنگ ایران و عراق، ایرانیان باید صدای خود را بلند

● در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، پان‌عریبیسم از کلاس ادبیات نفرت به کلاس بالاتر یعنی خشونت عریان ارتقاء یافت: عراقی‌ها به ایران هجوم آوردند. درست در همان حین که تانک‌های عراقی خاک ایران را درمی‌نوردیدند، ملک خالد، پادشاه عربستان (۱۹۸۲-۱۹۷۵) آشکارا از صدام حسین خواست که «این ایرانیهای احمق را له کنید».

کنند.

خیابانها و بناهای یادبود کنند. هدف از این کار، از میان بردن میراث نفرت صدام از ایران بود. ایرانیان باید از این کار تجلیل کنند.

گفتمان آرام و آموزش، بهترین سلاح است؛ تیغ زبان برنده تر است از زبان تیغ.^{۳۳} دنیای عرب و ایران می توانند بسیار چیزها به یکدیگر عرضه کنند. بگذاریم از ترکیه، که پیوندهای فرهنگی و قومی استواری با ایران دارد.

مهم نیست که حواریون ساطع الحصری، سامی شوکت، سرچارلز بلگریو و رودریک اوون تا چه اندازه سخت‌کوشند؛ بررسی خونسردانه بایگانی‌های تاریخی (و عقل سلیم) مشروعیّت و حقانیت پیشینه ایران را (همانند یونان، روم، هندوستان، اروبا، اعراب، ترک‌ها و چین) و اهمیت بزرگداشت فضایل آن را تصدیق خواهد کرد.

منابع و پانوشتها:

۱. خیرالله طلفاح دایی صدام حسین و مربی و پرورنده او بود. پسر خیرالله طلفاح، عدنان خیرالله، در دوران جنگ ایران و عراق مدتی رئیس ستاد ارتش و سپس وزیر دفاع عراق بود، که (به ظاهر) در یک سانحه هوایی کشته شد. م.
۲. آداب و عادات غذایی اقوام و ملت‌ها متفاوت است. می‌توانید به نشانی اینترنتی زیر مراجعه فرمایید. م.
www.Arab7.com
3. Payvand newspaper, Vancouver (Vol. 11, Issue 667, Friday, Dec.3, 2004).
۴. شُکری القوتلی، به ریاست جمهوری سوریه نیز رسید و با فشار جمال عبدالناصر به وحدت مصر و سوریه رضایت داد و بدین ترتیب جمهوری متحد عربی به وجود آمد که عمر آن کوتاه بود و با کودتایی که به سرنگونی قوتلی انجامید، آرزوهای جمال عبدالناصر نیز بر باد رفت. م.
۵. بنگرید به:
Samir El-Khalil, **Republic of Fear**, New York: Pantheon Books, 1989, p. 153-154.
۶. بنگرید به:
Husri, H. (1974). "The Assyrian affair". **The International Journal of Middle East Studies**, 5, 161-176, 344-360., Stafford, R.S. (1935). **The Tragedy of the Assyrians**. London: Allen & Unwin Ltd.
۷. بنگرید به سامی خلیل، پیشین، ص. ۱۷۷.
۸. نویسنده، ترجمه انگلیسی این بخش از مقدمه ابن

تازه‌ترین کسی که ایرانی‌ستیزی از نوع حصری را ترویج می‌کند، اسامه بن لادن است که آشکارا از ایران و فرهنگ ایرانی نفرت دارد. پیش از آنکه طالبان، به دنبال تراژدی ۱۱ سپتامبر، به دست ایالات متحده از اریکه قدرت به زیر کشیده شوند، بن لادن در عمل چنان بر افغانستان حکم می‌راند که گفتی سرزمین خلافت شخصی اوست، و در آنجا برای از میان برداشتن فرهنگ ایرانی (زبان فارسی، موسیقی، نوروز و غیره) به جد می‌کوشید. بسیاری از پیروان غیر عرب بن لادن در پاکستان نیز چنین گرایشی پیدا کرده‌اند و حامیان او در راه‌پیمایی‌های منظم ضد غربی خود بارها بانگ «مرگ بر ایران» سر می‌دهند. در غرب، بسیاری کسان، به غلط، بن لادن را متعصبی مذهبی تلقی می‌کنند؛ اما وی در واقع نژادپرستی است از خمیره ساطع الحصری، سامی شوکت و خیرالله طلفاح. بی‌گمان رفتار او با فارسی‌زبانان افغانستان، گویای مطلب است.

حال که خطرات شووینیسیم پان‌عربی را دیدیم، بگذارید مخاطرات برخی نگرش‌ها در ایران را نیز از یاد نبریم. جای تأسف است که شماری افزاینده از ایرانیان که به بیش از ۶۰ سال رجز خوانی‌ها و نژادپرستی بی‌برده اعراب حساس شده‌اند، به شووینیسیم ضد عربی خاص خود روی می‌آورند. تعصب خصیصه‌ای بشری است و می‌تواند در باطن هر انسان (از جمله خود من) بروز کند؛ چیزی که باید آن را به شدت سرکوب کرد.

در این نگرش‌ها از یک نکته بسیار مهم غفلت می‌شود: بسیاری از اعراب امروزی، سخت با شووینیسیم عربی مخالفند. سمیر الخلیل و جورج حورانی فقید از این زمره‌اند. سمیر خلیل به شووینیسیم عربی حمله کرده و میراث ایرانی در فرهنگ عربی و اسلامی را یادآور شده است. رژیم صدام حسین سالها در تعقیب سمیر خلیل بود. جورج حورانی، دانشمند فقید عرب، نه تنها ایرانیان را به سبب نقش ایشان در کمک به تکوین تمدن عربی می‌ستود، بلکه در مخالفت با تلاش‌هایی که به انگیزه سیاسی برای تغییر نام «خلیج فارس» انجام می‌گیرد، سرسخت بود. پس از حمله ایالات متحده، بسیاری از عراقی‌ها و اراق تبلیغاتی ضد ایرانی صدام را از

● اریک مار گولیس: بریتانیا، ایالات متحده، کویت و عربستان، عراق را متقاعد کردند که به ایران حمله ور شود؛ سپس مخفیانه، پول، جنگ افزار، اطلاعات و مستشار در اختیار عراق گذاشتند. ایتالیا، آلمان، فرانسه، آفریقای جنوبی، بلژیک، یوگوسلاوی، برزیل، شیلی و اتحاد جماهیر شوروی، همگی در جنگ صدام با ایران، که حتی از تجاوز او به کویت در سال ۱۹۹۱ عسریان تر بود، یار و یاور او بودند.

● داوطلبان عرب از سراسر جهان عرب روانه جنگ با کشوری شدند که صدام آن را «فارس مجوس آتش پرست» (کنایه از ایران زردشتی باستان) می خواند. داوطلبان عرب، سودانی، مصری، مراکشی، سوری، اردنی، یمنی، الجزایری، لبنانی، و فلسطینی بودند. در تاریخ جدید عرب، اعراب هرگز در برابر هیچ دشمن مشترکی، تعصب، سماجت، شور و حرارت و اتحادی به این دیرپایی نشان نداده اند.

(edited by A.J. P. Taylor, London: Octopus Books, 1974, p. 136.

۲۲. نگاه کنید به:

Zakaria Fareed, *Newsweek*, October 15, 2001 and Dec. 24, 2001.

۲۳. بنگرید به:

Saheen Jack, *The Tv Arab*, Bowling Green Press, 1982.

۲۴. نگاه کنید به:

- Pridham, B.R. (1985). *The Arab Gulf, and the West*, Croom Helm and Centre for Arab Gulf Studies, University of Exeter.

- Pohns, D.T. (1997). *The Arabian Gulf in Antiquity: Volume I: From Prehistory to the Fall of Achaemenid Empire*. Oxford University Press.

- Rice, M. (1994). *The archaeology of the Arabian Gulf, c. 5000-323BC*. London: New York: Routledge, 1994.

- Olsen, P.R. (2002). *Music in Bahrain: traditional music of the Arabian Gulf*. Moesgaard: Tutland Archaeological Society; Moesgaard Museum; Bahrain: Ministry of Information.

۲۵. بنگرید به:

Hourani George F. *Arab Seafaring*, New Jersey: Princeton University Press, p. 85.

۲۶. مراجعه شود به:

<http://stuff.mit.edu/athena.mit.edu/activity/i/isg/>.

۲۷. بنگرید به:

Margolis, Eric, *Toronto Sun* (Sunday, January, 19, 2004)

28. Hiro Dilip, *The Longest War: The Iran-Iraq Military Conflict*, London, Paladin Books, 1990, p. 43.

۲۹. مراجعه شود به:

www.alahwaz.com

۳۰. نگاه کنید به مارگولیس، پیشین.

۳۱. سلمان پاک شهر کوچکی است نزدیک تیسفون، پایتخت ساسانیان، و بغداد، پایتخت عراق کنونی. وجه تسمیه این محل، وجود آرامگاه سلمان فارسی است. م.

۳۲. تب کیو (Q-fever) نوعی بیماری شبیه ذات الریه است که به بافت‌های ریوی آسیب می‌رساند. م.

۳۳. ترجمه دقیق عبارات انگلیسی در زبان فارسی: «در حقیقت قلم تیرومندتر از شمشیر است». مترجم به سبب نزدیکی کامل مفهوم، مصرع نخست این بیت فارسی را ترجیح داد: «تیغ زبان برنده تر است از زبان تیغ-وین نکته بی‌اقامه برهان مبرهن است.» م

خلون را به قلم روزنتال نقل کرده است:

Trantated by F. Rosenthal (III), pp. 311-15, 271-4 [Arabic]; R.N. Frye (p.91).

اما مترجم ترجیح داد که ترجمه فارسی همین بخش را از جلد دوم مقدمه، به ترجمه محمد پروین گنابادی (ص ۱۱۴ تا ۱۱۵) بیاورد. م.

۹. بنگرید به:

R.N. Frye, *The Golden Age of Persia*, London: Butler and Tanner Ltd, 1989, p. 236.

۱۰. بنگرید به خلیل، پیشین، ص ۱۹۸.

۱۱. ظاهر آن نویسنده به اشتباه، شعر سعدی (بنی آدم اعضای یک پیکرند- که در آفرینش زیگ گوهرند) را به مولانا جلال الدین رومی [مولوی] نسبت داده است. م.

۱۲. نگاه کنید به خلیل، پیشین، صص ۱۹۹-۲۰۰.

۱۳. بنگرید به:

Aburish, Said, *Saddam Hussein: The Politics of revenge*, London: Bloomsbury, 2000, p.123.

۱۴. زبان شناسان ایرانی، از جمله سید احمد کسروی، واژه «تهران» را از ریشه آریایی و به معنای «جای گرم»، در برابر «شمران» به معنی «جای سرد» می‌دانند. م.

۱۵. نگاه کنید به:

Halliday, Fred, *Arabs and persians - from Cahiers d'etudes sur la Mediterranee Orientale et ld monde Turco- Iranien*, no. 22, July-December, 1996.

۱۶. بنگرید به:

Farmer, Richard, *A History of Arabian Music to the xlllth Century*, London: Luzac Oriental, 1996.

۱۷. نگاه کنید به:

Watt, Montgomery, *the majesty that was Islam: The Islamic World, 661-1100*, New York, Praeger, 1974.

۱۸. بنگرید به:

Owen Roderic, *The Golden Bubble of the Arabian Gulf: A Documentary*, London: Collins, 1957.

۱۹. اشاره به شیوه جنگ و گریز ویژه سواران ایرانی در عهد اشکانیان- که با شکست کراسوس سردار رومی به دست سورنا نابغه نظامی ایران در جهان باستان مشهور و ماندگار شد. در زبان انگلیسی این شیوه جنگی را «Parthian Shot» نامیده‌اند.

۲۰. مراجعه شود به:

[http://www.daneshjoo.org/cgi-bin/generalnews/article/exec/view.cgi?archive=10 & num=9808 & printer=1](http://www.daneshjoo.org/cgi-bin/generalnews/article/exec/view.cgi?archive=10&num=9808&printer=1).

21. Pitt, Barrie, *History of World War One*